

جواب نامه جمعیت لاهای برای اجرای

صلح عمومی - هولاند...

حضرت عبداله‌اء

نسخه اصل فارسی



جواب نامه جمعیت لاهای برای اجرای صلح

عمومی

هولاند لاهای در محلهٔ ترزیا استرات، نمره ۵۱ هیئت مرکزی برای اجرای صلح دائمی

هولاند	دکتوره ی درس‌لِهویس رئیس از
سوئد	ث بارون اولسوارد از
اسپانیا	پروفیسور ر. آلتامیرا از
ممالک	مسیس فانی فرن اندروز از
انگلستان	گ لوس دیکنسون از
هونگری	دکتور آ. گیسواین از
نروج	پروفیسور دکتوره. کُهت از
اطریش	پروفیسور دکتوره لاماش از
ایتالیا	پروفیسور دکتور اشیل لوریا از
بلژیکا	پول اولت از
سوئیسرا	ج شرر فولمان از



ORIGINAL



AUDIO

پروفسور دکتر والتر منوکینگ از

آلمان

ث. استونینگ از

دائمارک

دکتر ب. وجونگ وان بیک ان دونک منشی عام از

لاهای

هو الله

ای اوّل اشخاص خیر خواه محترم عالم انسانی، نامه‌های شما که در این مدّت حرب ارسال نمودید نرسید. در این ایّام یک‌گامه بتاریخ (۱۱ فوریه ۱۹۱۶) رسید و فوراً جواب تحریر میگردد. مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید. و این سبب راحت و آسایش عمومیت.

این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیت صلح عمومی آبادی. حرب ممانست و صلح حیات. حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی. حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی. حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی. حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی. حرب مشابهت با گرگ خونخوارست و صلح مشابهت ملائکه آسمانی. حرب منازعه بقا است. صلح تعاون و تعاضد بین ملل در اینجهان و سبب رضایت حقّ در جهان آسمانی.

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد. و آن انجن محترم را میپرستد زیرا نیتشان چنان که این ظلمات مبدّل بنور گردد و این خونخواری مبدّل بمهربانی و این نقیمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض و عداوت بالفت و محبت منقلب شود. لذا همت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است.

ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیا است ملاحظه مینمایند که مسأله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیّه نماید زیرا تا عقول بشری اتّحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقّق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازمست که اساس این امر عظیم گردد. تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد.

لذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود. در حالتیکه در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود. این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود. و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود. افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر. و ادیان تشنه خون یکدیگر بودند. ظلمت اندر ظلمت بود. در چنین زمانی حضرت بهاءالله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایرانرا روشن فرمود.

(از جمله تعالیم) اعلان صلح عمومی بود. کسانی که پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند. بدرجه که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرگب بود. هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب. زیرا تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود.

(از جمله) تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات باید و بحقیقت پی برد این قیص رثیت هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده پیوشد و چون حقیقت یکیست تعدّد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله) وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان. این شبان بجمیع اغنام مهربانست. زیرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده. و رزق احسان میدهد و محافظه میفرماید. شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست. و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند. و اگر بیماری باشد باید درمان نمود. نه اینکه کره و عداوتی داشت. باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نادانرا معالجه نمود.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله) اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد.

(و از جمله تعالیم بهاءالله) اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقالید باشد.

(و از جمله تعالیم بهاءالله) تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنیان انسانیست. تا این تعصّبها موجود عالم انسانی راحت ننماید شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد. در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد. در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود. و این جنگ یا منبعث از تعصّب دینی بود. و یا منبعث از تعصّب جنسی. و یا منبعث از تعصّب سیاسی. و یا منبعث از تعصّب وطنی. پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصّبات هادم بنیان انسانیست و تا این تعصّبات موجود منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ. پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت.

اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد. و الا ثمری ندارد. و اگر این تعصب تعصب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحده است جمیع از شجره آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجره واحده است. و این ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار دیگر ملل متعدده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن. این از جهل انسانیت و غرض نفسانی.

و اما تعصب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه از کره ارض زندگی میتواند، پس جمیع کره ارض وطن انسانست. این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده. در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده. اورپا یکقطعه است، آسیا یکقطعه است، افریقا یکقطعه است، امریکا یکقطعه است، استرالیا یک قطعه است، اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده اند و وطن خویش انگاشته اند. خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت. و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دایره محصوره ماند سبب اول خرابی عالمست. هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعه محصوره را که نام وطن می نهیم و باو هام خویش مادر می نامیم و حال آنکه کره ارض مادر کل است نه این قطعه محصوره خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن می شویم. قبر ابدی ماست. آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدیگر را بدریم. حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید.

ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند. با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی میکنند. مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جائی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارک که از وحوش و طیور. ولکن حیوانات درنده بجز تصادف با یکدیگر در آویزند و پرخاش بر خیزند و یکدیگر را بدرند. و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند. همه متفرقند و متهور. و متحاربند و متنازع.

و اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرر جوید و هر مبدأ اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بآمال بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومی رخ بگشاید دیگر تعصب بجهت چه.

و اما در تعصب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلم است که سیاست الهیه اعظم از سیاست بشریه است ما باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاء الله صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) وحدت نساء و رجالست که عالم انسانرا دو بال است. یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.

(و از جمله تعالیم بهاء الله) مواسات بین بشر است. و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد. بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بعنف و جبر که این قانون گردد. و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند. و بر فقرا انفاق نماید. یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) حریت انسانست که بقوه معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد. زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است. و این مسأله منازعه بقا سر چشمه جمیع بلایا است و نکبت کبری.

(و از جمله تعالیم بهاء الله) اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود. زیرا در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می نماید. یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است رادع از جرم مخفی نیست. و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است. و انسانرا تربیت مینماید و تهذیب اخلاق می کند. و مجبور بر فضائل مینماید. و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند. اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) اینکه هر چند مدنیت مادی از وسائط ترقی انسانست. ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد. ملاحظه کنید که این سفائن مدرعه که

شهری را در یکساعت ویران مینماید از نتایج مدنیت مادّیست. و همچنین توپهای کروپ. و همچنین تفنگهای ماوزر. و همچنین دینامیت و همچنین غواصهای تحت البحر و همچنین تورپیت. و همچنین سیارات متدرّعه. و همچنین طیارات آتش فشان. جمیع این آلات از سیئات مدنیت مادّیست. اگر مدنیت مادّیه منضمّ بمدنیت الهیه بود هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمی گشت. بلکه قوای بشریه جمیع محوّل باختراعات نافع می‌شد. و محصور در اکتشافات فاضله میگشت. مدنیت مادّیه مانند زجاجست. و مدنیت الهیه مانند سراج. زجاج بی سراج تاریک است مدنیت مادّیه مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است. مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح زنده است. و الا جیفه گردد. پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است. بدون این روح عالم انسانی مرده است. و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست.

تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوانرا انسان مینماید.

(و از جمله تعالیم بهاء الله) تعمیم معارفست. باید هر طفلرا بقدر لزوم تعلیم علوم نمود. اگر ابون مقتدر بر مصارف این تعلیم فبا و الا باید هیئت اجتماعیّه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.

(و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) عدل و حقّ است تا این در حیز وجود تحقّق نیابد جمیع امور مختل و معوّق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدّی و بطلان.

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است. این تعالیم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانیت و از سنوحت رحمانی باید منضمّ بمسئله صلح عمومی گردد و مزوج بان شود. تا اینکه نتیجه بخشد و الا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقّقش مشکل است. تعالیم حضرت بهاء الله چون ممتزج با صلح عمومیست لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتهیات خویشرا در آن خوان نعمت بی پایان می یابد. اگر مسأله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد. باید دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند. حال تعالیم حضرت بهاء الله چنین است که منتهی آرزوی جمیع فرق عالم. چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی. چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کلّ نهایت آرزوی خویشرا در تعالیم حضرت بهاء الله می یابند

مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهاءالله تأسیس دین عمومی مییابد که در نهایت توافق با حال حاضر است. فی الحقیقه هر مرض لا علاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع را دریاق اعظم است. زیرا اگر بموجب تقلید حاضر ادیان بخواهیم عالم انسانرا نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانرا تأسیس نمائیم ممکن نه حتی اجرائش محال. مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است. و همچنین سائر ادیان بموجب تقلید موجوده. و لکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل موجود.

و همچنین ملی که آرزوی حرّیت نمایند حرّیت معتدله که کافل سعادت عالم انسانست و ضابط روابط عمومی در نهایت قوّت و وسعت در تعالیم حضرت بهاءالله موجود.

و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانست بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاءالله موجود.

و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است. الی الآن جمیع مسائل اقتصادیّه از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسأله اقتصادیّه که در تعالیم حضرت بهاءالله. و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعیّه حاصل نگردد و همچنین سائر احزاب. چون بنظر عمیق دقت نمائید ملاحظه میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاءالله موجود این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً الیوم اجرائش مستحیل. و همچنین سائر ادیان و سائر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوّعه.

مثلاً مسأله صلح عمومی حضرت بهاءالله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمیعت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید. اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده این وظیفه مقدّسه را بنهایت قدرت و قوّت ایفا خواهد کرد. و آن اینست که مجالس ملیّه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین ملی مطلع و در فنون متفنّن و بر احتیاجات ضروریّه عالم انسانی در این ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلت آن ملت. این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمانت انتخاب شده اند. مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند. و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود. و جمیع عالم بشر در آن مشترکست. زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست. چون این محکمه کبری در مسئله از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالا کثریّه حکم فرماید. نه

مدعیرا بهانه مانند. نه مدعی علیه را اعتراضی. هر گاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند. زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالماند ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است. ولکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد. این حقیقت حالست که بیان میشود.

تعالیم حضرت بهاءالله را ملاحظه نمائید که بچه قوتست. در حالتیکه حضرتش در سجن عگا بود و در تحت تضییق و تهدید دو پادشاه خونخوار. با وجود این تعالیمش بکمال قوت در ایران و سائر بلاد انتشار یافت. و هر تعلیمی از تعالیم و یا هر مبدئی از مبادی و یا هر فرقهئی از فرق اگر در تحت تهدید یک سلطنت قاهره خونخواری افتد در اندک زمانی مضمحل شود. حال پنجاه سال بهائیان در ایران در اکثر دیار در تحت تضییق تام و تهدید سیف و سنان بودند. هزاران نفوس در مشهد فدا جان باختند. و قتل شمشیر ظلم و عدوان گشتند. و هزاران خاندان محترم از بنیان ریشه کن شدند. و هزاران اطفال بی پدر شد. و هزاران پدران بی پسر گشت و هزاران مادر بر جنازه پسر سر بریده فریاد و فغان نمود. جمیع این ظلم و عدوان و درندگی و خونخواری در انتشار تعالیم بهاءالله رخنه و فتوری نمود. روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوت و قدرت بیشتر ظاهر شد.

و شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت بهاءالله و یا مفاهیم مکاتیب عبدالبهاء را بنام خویش بنگارد و بآن جمعیت محترم برسانند. شما آگاه این نکته باشید زیرا هر نفسی ایرانی که بخمال خویش شهرتی خواهد. یا مقصدی دارد مضامین الواح حضرت بهاءالله را بتمامه گرفته. بنام خویش و یا آنکه بنام فرقه خویش انتشار میدهد. چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد. شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاءالله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد. و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاءالله بود. از این نفوس چند نفر باروپ رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپ و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند. شما این نکته را ملاحظه داشته باشید. زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاءالله کلمه از آن در ایران مسموع نشده بود. این را تحقیق فرمائید تا بر شما ظاهر و آشکار شود.

بعضی نفوس طوطی صفتند هر صدائیرا بیاموزند و آن آواز را بخوانند. ولکن خود از آنچه میگویند بیخبرند. و فرقهئی در ایران الآن عبارت از نفوس معدودهئی هست که اینها را بابی میگویند خود را نسبت بحضرت باب میدهند. ولی بکلی از حضرت باب بیخبرند. تعالیم خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاءالله است. و در ایران مردم میدانند ولی چون باروپ آیند تعالیم خویش را مخفی دارند. تعالیم حضرت بهاءالله را بر لسان رانند. زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاءالله نافذ است لهذا این تعالیم بهاءالله

را با اسم خود شهرت دهند. اما تعالیم خفیه ایشان میگویند مستفاد از کتاب بیانست و کتاب بیان از حضرت باب. شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده بدست آرید بحقیقت پی میبرید که تعالیم بهاءالله بکلی مباین تعالیم این فرقه است. مبدا از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بیشتر تحرّی بخواید از ایران استفسار نمائید.

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمور است از آثار الفت و محبتست و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود. و از این خواب غفلت بیدار نگردد. باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید. و در میدان جدال و قتال جولان کند

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم گردد هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است. یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود وجود موجودات بر این منوالست. و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم گردد. یعنی انعدام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است. پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تفریق سبب ممات. بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است. از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقیق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است.

و چون بکشتزاری مرور نمائی که زرع و نبات و گل و ریحان پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است. و چون پریشان و بی ترتیب و متفرق مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم بلکه گیاه خود روئیست. پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مرئی حقیقی است. و تفریق و تشّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی.

اگر معترضی اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبائع و اخلاق مختلف. و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید. و اتحاد تامّ بین بشر حاصل گردد. گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که یکدیگر را محو نمایند. و خانمان براندازند و راحت و آسایش

سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند. و این مذموم است اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمالست و سبب ظهور موهبت الهی.

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند. ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند. و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند. آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانیت این ممدوحست. و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع اجزاء و اعضای انسانست که سبب ظهور جمال و کمالست. چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جمیع اجزاء و اعضا سریان دارد. و در عروق و شریان حکم رانست. این اختلاف و تنوع مؤید اثتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت. اگر حدیقه را گل و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد.

ولکن چون الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سائین گردد و حدیقه انیقه شود. و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید. بهمچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبائع و اخلاق عالم انسانی. چون در ظلّ قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویّت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانیرا در ظلّ شجره واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کلّ اشیاء و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی. الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و ادیان و مذاهب در ظلّ کلمه وحدانیت وارد و در نهایت اثتلاف مجتمع و متحد و متفقند. عبدالبهاء عباس

